

نیکی و نکوکاری از نظر فردوسی

دکتر میرزا ملا احمد - تاجیکستان

حکیم ابوالقاسم فردوسی چون ادیب و دانشمند برومند در شاهنامه بی‌زوال خود همپای احیای اساطیر و رسم و آیین و آداب و سنت و قصه و روایات و امثال و حکم و بازگویی صفحه‌های درخشان تاریخ ایران باستان والاترین اندیشه‌های اخلاقی مردم را پیوسته با افکار و احساسات بشر دوستی‌اش به رشته نظم کشیده است. نیکی و نکوکاری از ارکان اساسی اندیشه‌های انسان‌دوستی فردوسی بوده، در تاریخ افکار اجتماعی و اخلاقی مردمان ایرانی نژاد سنت‌های قدیمی و غنی دارد و در همه شاهکارهای ادبی و فرهنگی از اوستا تا شاهنامه مقام مهم را اشغال می‌نماید. فردوسی این سنت بشر دوستی را ادامه داده در اثر بی‌همتای خود نیکی و نکوکاری را ستایش و تمجید نموده است و یک سلسله سیماهای آدمیان نکوکار را آفریده است. شاعر در هر داستان نیکی و نکوکاری را به تکرار تأیید و تلقین نموده است. زیرا خود نیکی صفتی و عملی است که در همه جا و در هر مورد زندگی به کار می‌آید. در حیات برای نیکی و نکوکاری همیشه جای هست و انسان باید از این امکان مدام استفاده نموده از خویش فقط نام نیک و کار نیک باقی گذارد:

هم نیکی‌ات باید آغاز کرد

چو با نیکنامی بود هم نورد

نکویی چو هر جا چو آید به کار
نکویی گزین وز بدی شرم‌دار

در واقع شاهنامه فردوسی خزینه پربهای اندیشه‌های اخلاقی بوده، از اولین آثار ادبیات عالم است که در آن انسان مقام خیلی بلند دارد، یکی از معیارهای اساسی بزرگی انسان و مقام بلند او در شاهنامه نیکی و نکوکاری است. این مفاهیم در اثر به همان معنی‌ای که در زندگی همه روزه مردم به کار می‌برند، استفاده شده است که تا چه حد حیاتی و واقعی بودن اندیشه و مرام شاعر را به ظهور می‌رساند. از جمله در ضمن سوال و جواب بزرجمهر با موبدان نیکی به این طریق خیلی ساده و واضح شرح یافته است:

چه سازیم تا نام نیک آوریم

وز آغاز فرجام نیک آوریم؟

بدو گفت: شو، دور باش از گناه

جهان را همه چون تن خویش خواه

هر آن چیز کانت نباشد پسند

تن خویش و دشمن بدان درمبند

از نظر فردوسی نیکی مفهوم تجربیدی و عمومی نبوده قبل از همه خدمت صادقانه

برای مردم جهت بهبود احوال مادی و معنوی

آنان است. هر کار و عملی که به نفع مردم

باشد نیک است و هر کاری که برخلاف

آن باشد، بد است. شاعر این مطلب را توسط

سیمای شاهان و قهرمانان و پهلوانان نیز

افاده نموده است. از جمله او سبب نیکنامی

یکی از اولین شاهان عجم «هوشنگ» را از

کارهای نیک او امثال کشف آهن، ساختن

آهن‌آلات، آموزاندن کشت و آبیاری، ایجاد

آتش، تأسیس جشن سده می‌داند که همه

برای مردمند:

زهوشنگ ماند این سده یادگار

بس باد چون او دگر شهریار

کز آباد کردن جهان شاد کرد

جهانی به نیکی از و یاد کرد

هوشنگ در طول پادشاهی چهل ساله خود
برای آدمان فقط عمل نیک را روا دیده است:

بخشید و گسترد و خورد و سپرد

برفت و جز از نام نیکی نبرد

انسان نکوکار کسی است که از او اشخاص

دیگر رنجی نبینند و همیشه به قول و عهد

خود صادق و وفادار باشد. اردشیر نکوکار

دارای همین خصلت‌های حمیده است و به

همین سبب این عنوان را صاحب گشته است:

مر او را نکوکار زان خواندند

که هر کسی تن آسان از او ماندند...

نگشت آن دلاور ز پیمان خویش

به مردی نگه داشت سامان خویش

انسان باید همیشه نه تنها کار و عمل نیک

را انجام دهد، بلکه نیت و اندیشه‌اش هم نیک

باشد، یعنی انسان باید دارای پندار نیک هم

باشد، از نگاه فردوسی نکوکاری انسان از

اندیشه نیک او شروع می‌شود. بنابراین باید

مدام فکر و اندیشه نیک را در سر داشت:

همیشه خرد پاسبان تو باد

همه نیکی اندر گمان تو باد

اگر اندیشه انسان بد باشد، نتیجه کار و حیات

او نیز نیک نخواهد بود و سرانجام به ناخوشی

انجام می‌یابد، بی‌سبب نیست که فردوسی

داستان سیاوش را با تاکید همین نکته شروع

می‌کند. در این داستان شاعر از نبرد نیکی

و بدی در سرشت انسان سخن می‌راند و در

آغاز آن می‌نویسد:

کسی را که اندیشه ناخوش بود

بدان ناخوشی رای او کاش بود

همی خویشتن را چلیپا کند

به پیش خردمند رسوا کند

علاوه بر رفتار و پندار نیک انسان باید در

گفتار هم نیک باشد و همیشه سخن‌های

خوب گوید. ولی سخن‌های خوب انسان در

صورتی ارزش دارند که به رفتار نیک او

سازگار باشد:

ز گفتار نیکو و کودار زشت

ستایش نیابی و خرم بهشت

همه راست جوید و نیکی کنی

دل نیک پی مردمان نشکنی

جای دیگر از زبان بزرگمهر حکیم شاعر

گفتار نیک و رفتار نیک را یادگار اساسی

عمر و بقای زندگی انسان می‌داند و مردم را

به این خصلت‌های حمیده تشویق و ترغیب

می‌نماید:

به گیتی دو چیز است جاوید بس

دگر هر چه باشد نماند به کس

سخن گفتن نغز و کردار نیک

نگردد کهن تا جهان است و ریک

فردوسی تعلیمات مزدیسنی آیین زردشتی را

که در شعار «رفتار» نیک، گفتار نیک و پندار

نیک تجسم یافته و در اوستا بیان شده است،

ادامه داده با دلیل‌های تازه و اندوخته‌های

زندگی تقویت می‌بخشد. او در هر مورد تأیید

می‌کند که در عالم چیزی جاودانه نیست و

انسان باید از خود نیکی را باقی گذارد. از همه

شاهان نامدار تنها آنهایی که نیکی کرده‌اند،

از خود نام نیک گذاشته‌اند و مردم در همه

دور و زمان‌ها از آنها به نیکی یاد آور می‌شود:

نباشد جهان بر کسی پایدار

همی نام نیکی بود یادگار

کجا آفریدون و ضحاک و جم

مهان عرب، خسروان عجم؟

کجا آن بزرگان ساسانیان

ز بهرامیان تا به سامانیان؟

نکوهیده تر شاه ضحاک بود
که بیدادگر بود و ناپاک بود
فریدون فرخ ستایش ببرد
بمرد او و جاوید نامش نبرد

این سخن های خداصوی حکیمانه را که نتیجه ای از تجربه تاریخ است، فردوسی بیهوده در ضمن ستایش سلطان محمود غزنوی نیاورده است. طوری که معلوم است سلطان محمود بیشتر به لشکرکشی های خرابی آور مشغول بود. شاعر خواسته است با این دلیل های قاطع از تاریخ بشر توجه او را به نیکی و نکوکاری جلب نماید. فردوسی در شاهنامه اکثراً از بی اعتباری دنیا و بی وفایی گردان سپهر، از مرگ قهرمانان و شاهان نکوکار اندوهگین می گردد، از روزگار ناگوار و بی ثباتی دور شکوه می سازد، از رنجوری های بی شمار حیاتش یاد می کند:

جهان را چنین است آیین و سان
یکی روز شادی و دیگر غمان
به پروردن از مرگمان چاره نیست
زمین را به جز گور گهواره نیست
با این همه شاعر هیچ گاه در گرداب یاس و نومیدی غرق نمی شود و به رغم ناسازگاری های دور به نام نیک مردن را اولی می داند:

جهان یادگار است و ما رفتنی
ز مردم نماند جز از گفتنی
به نام نکوگر بمیرم رواست
مرا نام باید که تن مرگ راست.

فردوسی در همه حال نیکی کردن و از خود باقی گذاشتن نام نیک را تلقین می نماید. شاعر تأیید می کند که بزرگی نصیب آنهایی می شود که نیکی را از کسی دریغ نمی دارند و به عوض نکوکاری به آنها البته خوبی خواهد رسید!

به پاداش نیکی بیایی بهشت
بزرگ آن که جز تخم نیکی نکشت
نوشین روان عادل هنگام سپردن تخت شاهی
به فرزندش هر مزد همیشه نیکی کردن را
وصیت می کند:

به نیکی گرای و به نیکی بکوش
به هر نیک و بد پند دانا نیوش
او تاکید می کند پیش از همه به آدمیان
نکوکار، هنرمندان و پاک مردان باید
غمخواری ظاهر نمود. اشخاص بدانندیش و

بدکار سزاوار نیکی نیستند
چو نیکی نمایند، پاداش کن
همان تا شود رنج نیکی کهن
هنرمند را شاد و نزدیک دار
جهان بر بدانندیش تاریک دار...
ز نیکی فرومایه را دور دار
به بیدادگر مرد مگذار کار

نوشین روان به ظالمان و بدکاران نیکی
کردن را به پاشیدن تخم در شوره زمین که
از آن حاصل نمی روید مانند می کند و بدین
وسیله اندیشه خود را واضح و نشان رس بیان
می نماید:

ور ایدون که دشمن شود دوستدار
به شوره زمین تخم نیکی مکار
به اندیشه فردوسی نیکی هم باید حد و
اندازه داشته باشد و تنها به اشخاص سزاوار
و شایسته آن کرده شود. به کس نالایق که
به نیکی با بدی پاسخ خواهد داد، نیکی کردن
درست نیست:

مکن نیک مردی به روی کسی
که پاداش نیکی نیایی بسی

ضمناً باید یادآور شد که در این مساله
میان ادیبان و دانشمندان معروف عالم دو
نظر مخالف موجود است. گروهی به آن

عقیده‌اند که انسان باید همیشه در هر مورد و حتی نسبت به بدکاران نیکی کند. ولی از نظر گروه دیگری از ادیبان، انسان باید در مورد نیکی نکوکاری کند و در برابر بدی با بدی پاسخ دهد. طوری که از گفته‌های فوق بر می‌آید فردوسی جانبدار گروه دوم است و نسبت به بدی نیکی کردن را جایز نمی‌داند. این اندیشه را از جانبداران معروف این اندیشه می‌توان اکثر شعرای متصوف و همچنین لئون تولستوی و موهندس گاندی را نام برد. در قرن‌های بعد معلم بزرگ اخلاق شیخ سعدی شیرازی هم ادامه می‌دهد و از جمله می‌فرماید:

نکویی بر بدان کردن وبال است
ندانند این سخن جز هوشمندان
ز بهر آن که با گرگان نکویی
بدی باشد به حال گوسفندان

در بیت دیگر سعدی این مطلب خیلی روشن و قاطع بیان شده است:

با بدان بد باش و با نیکان نکو

جای گل گل باش و جای خار خار

مبارزه نیکی با بدی از مسایل مرکزی شاهنامه فردوسی بوده از ابتدا تا انتهای اثر ادامه پیدا کرده است. طوری که معلوم است این موضوع در اخلاق و فلسفه ایران باستان مقام اساسی را داشته هنوز در اوستا به طور واضح در سیمای اهورا مزدا و اهریمن تجسم یافته است! در شاهنامه این مبارزه با همه پستی و بلندی‌ها و گرمی و سردی‌هایش تصویر یافته است. فردوسی پیش از همه اندیشه بد را مذمت می‌کند و آن را منشا همه بدکاری‌های انسان می‌داند:

به دل نیز اندیشه بد مدار

بد اندیش را بد بود روزگار

شخصی که در دل اندیشه بد می‌پرورد سرانجام به خود نیز ضرر خواهد آورد. این را شاعر از زبان شاه عادل نوشین روان بیان می‌کند:

هر آن کس که اندیشه بد کند

به فرجام بد با تن خود کند

در این بابت رجوع شود: دینشاه ایرانی، اخلاق ایران باستان، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۵۳.

فردوسی برای برجسته نشان دادن مبارزه نیکی و بدی از سیماهای اساطیری و فرهنگی مردم ماهرانه استفاده کرده است. از جمله او دیو را که روایات مردمان ایرانی نژاد تجسم نیروی بدی است، چون مترادف زشتی کار هست نموده است، بزرجمهر حکیم در صحبت با نوشین روان ده خصلت بد انسان را ده دیو یا خود اهریمن نامیده هر کدام را توضیح داده است:

ده آهرمنند این به نیروی شیر

که آرند جان و خرد را به زیر

بدو گفت کسرا که ده دیو چیست

کز ایشان خرد را ببايد گريست؟

چنين داد پاسخ که آز و نیاز

دو ديوند با زور و گردن فراز

دگر خشم و رشک است و ننگست و کين

چونام دوروی و ناپاکدین

دهم آن که از کس ندارد سپاس

به نیکی و هم نیست یزدان‌شناس

فردوسی سعی کرده است که پیش راه بدی در زندگی به هر وسیله گرفته شود. با این هدف قبل از همه او به نیکی بدی نکردن را تلقین نموده است. هر که به نیکی با بدی جواب گوید حتماً جزای خود را خواهد دید:

تو پاداش این نیکویی بد کنی

چنین دان که بد با تن خود کنی

بدی هیچ گاه نیکی به بار نمی‌آرد و سرانجام

ضرر و غصه خواهد آورد. بنابراین انسان
نیاید به بدی و بدکاری راه دهد:

ز بد کردن آید به حاصل زیان

اگر بدکنی، غم بری از جهان

مشو شادکام از بدی کرده‌ای

که آزرده گردی گر آزرده‌ای

به اندیشه فردوسی شخص بدکار البته دیر یا زود
به مجازات خواهد رسید. در این بابت داستان

«مهوود» دستور نوشین روان عبرت آموز
است. ندیم شاه زروان با مدد یهودی‌ای نسبت

به مهوود خیانت کرده او را به قتل می‌رسانند.
سرانجام سر آنها فاش می‌گردد و هر دو بد

کار به دار کشیده می‌شوند. داستان مذکور را
خلاصه نموده شاعر بار دیگر بدی نکردن را

تایید می‌سازد:

جهان را نباید سپردن به بد

که بر بدکنش بی‌گمان بد رسد

کس بدکار هیچ‌گاه خاطر جمع ندارد و مدام
در ترس و بیم به سر می‌برد:

پرامید دارد دل نیک مرد

دل بدکنش را پر از بیم و درد

فردوسی از زبان ارسطو نیز در ضمن نصیحت
به اسکندر بدی را سخت مذمت نموده، به آن

نگر ویدن را تلقین می‌کند:

وگر بدکنی، جز بدی ندروی

شبی در جهان شادمان نغنی

به نیکی بود شاه را دسترس

به بد روز نیکی نجستت کس

از ابیات مذکور شاهنامه بر می‌آید که
فردوسی هم مانند شعرای دیگر معتقد به

مکافات عمل بوده چنین می‌شمارد که هر
انسانی عمل نیک نماید، نیکی می‌بیند ولی اگر

بدی کند، بدی خواهد دید. بدین وسیله شاعر
می‌خواهد آدمیان را از بدکاری و بدرفتاری

باز دارد. بی‌سبب نیست که در شاهنامه این
مطلب بیشتر ضمن مراجعت به حاکمان بیان

شده است شاعر بشردوست سعی کرده است
به خصوص دست شاهان را از ظلم و ستم

که نشانه‌های بدیست نگه دارد. در مثال
افراسیاب شاه توران که جنگجویی را پیش

گرفته بود، شاعر به بدی انجام یافتن زندگی
او را نشان می‌دهد و از روزگار پرماجرایی

وی چنین نتیجه می‌گیرد:

ز کردار بد برتنش بد رسید

مجوی پسر بند بد را کلید

مکن بد که بینی به فرجام بد

ز بد گردد اندر جهان نام بد

همچنین در شاهنامه یک سلسله سیماهایی
چون تور، کیکاوس، سودابه، گرسیوز

آفریده شده‌اند که نمایندگان نیروهای
بدی و اهریمنی بوده سببگار جنگ‌ها و

خون‌ریزی‌ها، ویرانی و خرابی ایران، بی‌نوابی
مردم و کشته شدن جوانمردانی امثال ایرج،

سهراب، سیاوش گشته‌اند. ولی تمثال اساسی
بدی در شاهنامه همانا ضحاک است. قبل از

همه باید تذکر داد که فردوسی بیهوده به
سیمای ضحاک توجه زیاد نشان نداده، آن

را خیلی برجسته نیافریده است. شاعر بدین
وسیله خواسته است نیروی قوی بدی را نشان

دهد تا که نسبت به آن سهل‌انگاری نکرده
مبارزه بی‌امان برده شود. ضحاک با هر راه

سعی می‌کند که پیش راه نیکی را گرفته
تاریکی و ظلمات را در جهان پایدار سازد.

در زمان پادشاهی او که هزار سال دوام کرده
است عدالت و مروت کم می‌گردد، بدی بر

نیکی دست بالا شده دوره طنطنه زشتی بر
بدی فرا می‌رسد:

هنر خوار شد، جادویی ارجمند

نهان راستی، آشکارا گزند
 شده بر بدی دست دیوان دراز
 زنیکی نبودی سخن جز به راز...
 ندانست خود جز بد آموختن
 جز از کشتن و غارت و سوختن
 بدین بود بنیاد ضحاک شوم
 جهان شد مراو را چوبیک مهره موم...
 زبیدادگر شاه و از لشکرش
 وز آن رسم‌های بد اندر خودش...
 همی بنگرید این بد آن، آن بدین
 زکردار بیداد شاه زمین...

ضحاک هر چند از همه بیشتر یعنی هزار سال
 حکمرانی کرده است ولی عاقبت سلطنت ظلم
 بنیادش از بین رفت و از او نام بدباقی ماند.
 فردوسی در بیت‌های پایانی داستان هدف
 اساسی خود را به این طریق ابراز می‌دارد:

بیا تا جهان را به بد نسپریم
 به کوشش همه دست نیکی بریم
 نباشد همی نیک و بد پایدار
 همان به که نیکی بود یادگار
 فردوسی سیمای فریدون را با مهر و دلگرمی
 زیاد آفریده به خواننده خطاب می‌کند که
 از او عبرت آموزد و عدالت و نکوکاری را
 پیشه سازد:

فریدون فرخ فرشته نبود
 زمشک و زعنبر سرشته نبود
 به داد و دهش یافت آن نیکویی
 تو داد و دهش کن فریدون تویی
 فریدون ز کاری که کرد ایزدی
 نخستین جهان را بست از بدی
 مبارزه نیکی و بدی و غلبه نیکی در شاهنامه
 بیشتر به وسیله تصویر شاهان ظاهر گشته
 است. فردوسی نیکی و عدالت گستری را از
 وظیفه‌های اساسی شاهان می‌شمارد. شاهی که
 از این عمل دوری می‌جوید در شاهنامه به
 مرگ محکوم می‌گردد. مثلاً جبر و ظلمی که
 یزد گرد ساسانی به مردم روا دید، نه تنها
 باعث روی تافتن مهتران کشور از او گردید،
 بلکه به وارث او نیز تاثیر بد رساند. ایرانیان
 پس از یزدگرد به جای بهرام خسرو را به
 شاهی پذیرفتند. بهرام با مشکلات زیادی
 تخت را صاحب می‌شود، البته فردوسی
 جانبدار نژادی و اجدادی بودن شاهان است.
 ولی با تصویر حادثه مذکور اولاً به عدل و
 نیکی پرداختن شاهان و دور نشدن از این

پس آیین ضحاک واژونه خوی
 چنان بود که چون می‌بودش آرزوی
 طوری که می‌بینیم در عهد حکمرانی ضحاک
 نیروی بدی بر نیکی غلبه می‌کند. ولی از نظر
 فردوسی طنطنه بدی دایمی نیست و ظلم و
 ستم، جهالت و ظلمات پایدار نمی‌ماند. از
 این جاست که در نتیجه مبارزه نیروهای
 نیکی در سیمای کاوه آهنگر و فریدون فرخ
 ضحاک خونوار کشته می‌شود و نیروهای بدی
 مغلوب می‌گردند. فریدون هدف مبارزه‌اش را
 پاک کردن دنیا از بدی و ناپاکی‌ها دانسته
 خطاب می‌نماید:

بیرم پی‌اژدها را ز خاک
 بشویم جهان را ز ناپاک، پاک
 در داستان ضحاک مبارزه آشتی‌ناپذیر نیکی و
 بدی خیلی برجسته تصویر شده است. فریدون
 با هر وسیله هم با سلاح و لشکر هم با پند و
 مشورت همراه و همگام مردم برضد دشمن
 مبارزه می‌کند سرانجام بر ضحاک مار دوش
 - که مظهر بدی و ناپاکی‌هاست - پیروز
 می‌شود. با این داستان شاعر تایید می‌کند
 که غلبه نیکی بر بدی ناگزیر است و باید
 همه به نیکی و نکوکاری مشغول شوند. زیرا

عمل‌ها را تأیید کرده باشد، ثانیاً به اقتدار مردم و مهم بودن نظر و خواهش آنان نیز اشاره نموده است.

در واقع اگر به تصویر شاهان در شاهنامه بیشتر تأمل شود، پی بردن دشوار نیست که فردوسی بیشتر نه به شکوه و سلطنت شاهان بلکه پیش از همه به نیکی و نکوکاری آنان توجه زیاد ظاهر کرده است. اکثر شاهان در شاهنامه در امور دولت‌داری نیکی را پیشی گرفته برای به زیستی مردم، آبادی کشور کوشش به خرج داده‌اند. از جمله طهمورث اولین هدف خود را مثل اجدادش پاک کردن دنیا از بدی و اجرای کارهای نیک برای مردم می‌داند:

جهان از بدی‌ها بشویم به رای

پس آنکه کنم در کهی گرد پای...

هر آن چیز کاندر جهان سودمند

کنم آشکارا، کشایم زیند

با کوشش طهمورث دیوبند در طول سی سال حکمرانی‌اش مردم تراشیدن پشم گوسفندان، رشتن و بافتن مو پینه‌ها، رام کردن جانوران، آموزش دادن، مرغان نیک‌ساز را یاد می‌گیرند.

فرزند طهمورث جمشید نیز پس از به تخت نشستن مبارزه برضد بدی را شعار اساسی خود قرار می‌دهد:

بدان راز بد دست کوتاه کنم

روان را سوی روشنی ره کنم

جمشید هم از خود نیکی زیادی به یادگار می‌گذارد. او به مردم ابریشم و پنبه رشتن و بافتن و دوختن لباس را می‌آموزد، گروه‌های اجتماعی و اقشار هنرمندان امثال کشاورزان، بناکاران، پزشکان، لشکریان، روحانیان تشکیل می‌دهد جشن نوروز را تأسیس می‌کند. فریدون نیز در طول حکمرانی پنج صد ساله‌اش عدالت

و آبادی را برقرار نموده، بدی را از بین می‌برد و نیکی را در جهان پایدار می‌سازد:

به نیکی بیست او درو دست بد

چنان کز ره شهر یاران شود

کیخسرو بعد به تخت نشستن از پی ریشه‌کن کردن بدی و بیدادی شده کشور را آباد و مردم را شاد می‌نماید:

بگسترد گرد جهان داد را

بکند از زمین بیخ بیداد را

نیکی و نکوکاری شعار همه شاهان ساسانی است و آن حلقه‌ای است که مرام و هدف حاکمان این سلسله را به هم می‌پیوندد. یکی از شاهان این سلسله بهرام بهرامیان می‌گوید:

چو فرخ پدر کرد نیکی همه

که او چون شوبان بود و شاهان رمه

مرا نیز هم نیکویی پیشه داد

همه خوبی و دادم اندیشه داد

شعار همه شاهان ساسانی را اردشیر بابکان آشکارا و به طریق خطاب و مراجعت بیان کرده است:

بیا، تا همه دست نیکی بریم

جهان جهان را به بد نسیریم

در شاهنامه در واقع یکی از معیارهای اساسی تعیین ماهیت و مقام شاهان نیکی و دادگستری آنهاست. از جمله شاپور ساسانی مانند پدرش اردشیر عدالت و نیکی را پیشه کرده هنگام سپردن تخت شاهی به فرزندش اورمزد همان

پند و اندرز پدر و اجدادش را تکرار نموده او را به نیکی و نکوکاری، کریمی و کم آزاری، عدالت بخشندگی دعوت می‌کند:

به جز داد و نیکی مکن در جهان

پناه کهان باش و پشت مهان

به دینار کم ناز و بخشنده باش

همان داد ده باش و فرخنده باش...

همه پند من سر بسر یاد گیر

چنان هم که من دارم از اردشیر

قابل تذکر است که فردوسی اکثر پندواندرزهای خود را محض در قسمت تاریخی شاهنامه یعنی در ضمن تصویر شاهان تاریخی به خصوص ساسانیان آورده است. شاعر به کارهای مشخص انجام داده شاهان تاریخی اردشیر بابکان، شاپور، اورمزد، بهرام اورمزد، بهرام بهرام، بهرام نرسی بهرام، اورمزد فرسی، شاپور ذوالاکتاف، اردشیر نیکوکار، شاپور شاپور، بهرام شاپور، یزدگرد بزه گر، بهرام گور، هرمز، بلاش، قباد، نوشین روان و دیگران که در تاریخنامه‌ها نگاشته شده‌اند توجهی ظاهر نکرده، حاصل تجربه روزگار آنها را به طور فشرده در صورت پند و اندرزها به قلم آورده است. حتی هنگام ذکر پادشاهی اورمزد شاپور شاعر تنها با نقل اندرز و نصیحت او به بزرگان سرزمین و فرزندش بهرام اکتفا کرده است. البته این از یک طرف به رواج سنت اندرزنامه‌نویسی در زمان ساسانیان وابسته است ولی از طرف دیگر فردوسی خواسته است که از زبان شاهان تاریخی پندهای حکیمانه به خواننده بیشتر اثر کنند، بی سبب نیست که گاه در ضمن نقل پندها، شاعر مستقیماً به خواننده هم خطاب می‌کند و به کاربرت آن پندها در زندگی دعوت می‌نماید.

از تصویر فردوسی برمی‌آید که شاهان ساسانی همه به جز نیکی کار دیگری نکرده به دیگران نیز این را تلقین نموده‌اند که این به واقعیت تاریخی راست نمی‌آید. ولی شاعر تصویر شاهان تاریخی را برای افاده آرمان‌های بشر دوستی استفاده کرده

است. مثلاً سیمان نوشین روان (نوشیروان و انوشروان) که فردوسی در اساس شخص تاریخی خسرو پرویز ساسانی آفریده است، از چهره تاریخی‌اش خیلی تفاوت داشته توسط هنر آفرندگی شاعر چون سیمان و رمز شاه عادل و نکوکار در ادبیات شرق و شفاهی مردم مشهور گردید. بدین منوال فردوسی نیکی و بدی و مبارزه آشتی‌ناپذیر آنها را به طور مشخص با راه و وسیله‌های گوناگون تجسم نموده است. بنابراین به آن اندیشه که عقاید فردوسی در مساله نیکی و بدی جنبه تا حدی عمومی و تجربیدی دارند، نمی‌توان راضی شد.

فردوسی آرمان‌های بشر دوستی‌اش را در مورد نیکی و نکوکاری و مبارزه آنها همچنین در سیمای قهرمانان و پهلوانان برجسته به خصوص جهان پهلوان رستم دستان و جوانمرد پاکسرشت سیاوش تجسم نموده است. رستم با همه پهلوانی و جنگاوری اینچنین شخص خردمند و نکوکار است. او برابر جنگ و نبرد همیشه از آدمگری و نکوکاری سخن می‌راند و مردم را به صلح و آسایش و راستی و پاکی دعوت می‌نماید:

نباید کشیدن گمان بدی

ره ایزدی باید و بخردی

که گیتی نماند همی بر کسی

نباید بد و شاد بودن بسی

هنر مردمی باشد و راستی

ز کژی بود کمی و کاستی

رستم نماینده بزرگ نیروی نیکی است و

مدام برضد بدی مبارزه می‌کند. خود او در

این باره آشکارا خطاب می‌کند:

زمین را همه سر بسر گشته‌ام

بسی شاه بیدادگر کشته‌ام.

موسی رجب‌اف. فردوسی و زمان معاصر.

دوشنبه، ۱۹۷۶ م. ص. ۱۳۰

همه از رستم چون انسان برومند و نکوکار یاد می‌کنند و حتی رقیبش اسفندیار درباره او می‌گوید:

نکوکارتر زو به گیتی کسی

نبودست، کاورد گیتی بسی

سیاوش هم از سیمای درخشان شاهنامه است که تمثال شجاعت و دلیری، پهلوانی و کاردانی و از همه مهمتر پاکی و راستی می‌باشد.

فردوسی در سیمای این قهرمان دوست داشته خود هم صفت‌های حمیده انسانی را جمع آورده است. او هم در گفتار و رفتار و هم در اندیشه و پندار پاک و نیکوست و این را خودش هم تأیید می‌کند:

به گفتار و کردار از پیش و پس

ز من هیچ ناخوب نشنید کس

فردوسی با تأسف تأکید می‌کند که مرگ

عاقبت چنین بزرگمردان را هم از بین می‌برد

ولی با وجود این همه باید به نیکی روی آورد

و نکوکاری کرد:

تو تا زنده‌ای سوی نیکی گرای

مگر کام‌یابی به هر دو سرای

زیرا نیکی و نکوکاری وسیله مهم رهایی از

همه گونه مشکلات زندگی است و سببگار

عمر اید یافتن انسان است:

به نیکی گرای و میازار کس

ره رستگاری همین است و بس

همین طور فردوسی با هر راه و وسیله هم

توسط سیمای شاهان و قهرمانان نکوکار، هم

با پند و اندرزهای حکیمانه، هم با ستایش

خوبی و مذمت بدی مردم را به عدل و

دادگستری، رحم و شفقت، نیکی و نکوکاری

دعوت نموده است:

بکوشید و خوبی به کار آورید

چو دیدید سرما بهار آورید...

ز خون ریختن دست باید کشید

سریگناهان نباید برید

نه مردی بود خیره آشوفتن

به زیراندر آورده را کوفتن...

نیاید جهان آفرین را پسند

که جویند بر بی گناهان گزند

هر آن کس که جوید همی رای من

نیاید که ویران کند جای من.

این بیت‌های ساده و پرمعنی و صمیمی و با

سوز دل نوشته را خوانده کسی گمان می‌کند

که فردوسی آنها را امروز پس از مشاهده

وضع کنونی جهان سروده است و مردم به

صلح و آسایش، نریختن خون مردم بی‌گناه،

دراز کردن دست یاری به همدیگر، خراب

نساختن ملک آباد، دست کشیدن از تجاوز و

غارت مال مردم و خلص به نیکی و نکوکاری

دعوت می‌نماید.

فردوسی به نیروی انسان ایمان کامل داشت.

او مدعی است که بدی همیشه به مردم و

جامعه زیان خواهد رساند. برخلاف عده‌ای

از دانشمندان و فیلسوفان معروف که بدی

را از مظاهر سرشت انسانی دانسته و وجود و

اولویت آن را در جامعه ناگزیر می‌شمارند،

فردوسی از میان برداشتن بدی و کاشتن فقط

تخم نیکی را آرزو می‌کند و امکان‌پذیر

می‌داند. اندیشه‌های بشردوستی فردوسی و

نظر او به نیکی و نکوکاری ارزش بلند خود

را گم نکرده و امروز هم در تشکل و تربیت

انسان معاصر خیلی مفید و سودمند است.